

به خاطره چریک فدایی خلق رفیق شهید سیما دریایی!

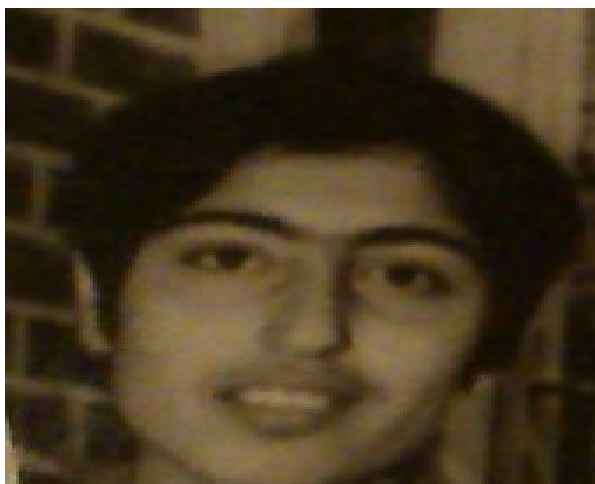
چریک فدایی خلق رفیق سیما دریایی در سال ۱۳۳۳ در خانواده ای متوسط در شهر بابل به دنیا آمد. دوره دبستان و دبیرستان را در این شهر گذراند و هنوز دوره دبیرستان را تمام نکرده بود که جوشش انقلابی ناشی از مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق زندگی او را فرا گرفت.



شهر بابل با توجه به سابقه و سنت های مبارزاتی موجود در آن جا، از جمله شهرهایی بود که از همان آغاز مبارزه مسلحانه در ایران تحت تأثیر آن قرار گرفت و با کشیده شدن بسیاری از جوانان مبارز شهر به طرف سازمان چریک های فدایی خلق محیط کاملاً مبارزاتی در بین اغلب خانواده های این شهر به وجود آمد. رفیق سیما از جمله کسانی بود که در چنین محیطی پرورش یافت و از زندگی و شهادت خونین چریک های فدایی همچون سپهری ها، مفتاحی ها، قبادی ها، ابراهیمی ها و... تأثیر مبارزاتی گرفت. رفیق سیما پس از اتمام دوره دبیرستان به تهران آمد و مدتی در یکی از مدارس پائین شهر به عنوان معلم پیمانی شروع به کار کرد.



در این دوره رفیق بیشتر اوقات خود را با شاگردان مدرسه و خانواده های آنان می گذراند و همواره سعی می کرد تا آن جا که مقدور است در جهت حل مشکلات این خانواده ها و بهبود وضع زندگی شان قدم های مؤثری بردارد. تماس با این خانواده ها او را از نزدیک با فقر و مذلت جامعه طبقاتی هرچه بیشتر آشنا کرد.



در پرتو آگاهی سیاسی اش و با درک مظالم اجتماعی به طور هرچه عینی تر و ملموس تر، شعله های کینه به دشمن و عشق به خلق در دل رفیق فروزان تر می شد. محیط مبارزاتی دانشگاه که به خصوص پس از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، همواره مبارزه در آن جریان داشت او را نیز همانند بسیاری از روشنفکران مبارز به طرف خود کشید. او در سال ۱۳۵۴ وارد دانشگاه تهران شد و از آن زمان به بعد فعالانه در مبارزات دانشجویی شرکت کرد. در جریان اوج گیری مبارزات ضدامپریالیستی خلق نیز در سال های ۵۶-۵۷، با تمام قوا به فعالیت مبارزاتی پرداخت.



رفیق سیما با توجه به آگاهی سیاسی والا و روحیه سازش ناپذیرش خیلی زود به ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی پی بُرد و با خشم فراوان از سازشکاری های فرصت طلبانی که با

غصب نام سازمان چریک های فدایی خلق ایران به این سازمان ضربه می زدند، با آنها مرزبندی کرد. صداقت بیکران او و تعهد انقلابی اش نسبت به خلق به او حکم می کرد که خون رفقای شهید فدایی را پاس دارد و او به حق دریافته بود که تنها با ادامه راه شهدا که در تشکیلات چریک های فدایی خلق متبلور بود، می تواند دین خود را نسبت به خلق ستمدیده و مبارز ایران و شهدای فدایی اش ادا نماید.



در سال ۵۸ او به آرزوی دیرینه خود که تماس مستقیم با چریک های فدایی خلق بود، رسید و از آن زمان به بعد فعالیت های او شکل کاملاً تشکیلاتی یافت. در وجود رفیق سیما شور و صداقت انقلابی با صفا و صمیمیت او در هم آمیخته بود و او با فداکاری و پشتکار قابل تحسینی در راه تحقق آرمان های والايش مبارزه می کرد. کار مبارزاتی رفیق سیما در سازمان در یک هسته انتشاراتی متمرکز بود. در این دوره او با جدیتی که برای انجام وظایف سازمانی اش به کار بُرد، نشان داد که تا چه حد از انضباط چریک های فدایی خلق برخوردار بوده و در هر شرایط، انجام وظایف سازمانی اش را اصل می شمارد. چه شب ها که تا صبح با تلاشی خستگی ناپذیر کار

می کرد. او همواره با ایمانی خلل ناپذیر به انجام وظایف انقلابی اش می پرداخت و در تمام مدت به مسئله خودسازی اهمیت می داد. شرکت فعال و جدی او در جلسات مطالعه، کوشش برای ارتقاء قابلیت های عملی اش بیانگر این موضوع بود. در این زمان رفیق توانست با استفاده از امکانات سازمانی دوره آموزش کمک های اولیه و دوره بیهوشی را نیز بگذراند.

رفیق سیما در جریان انشعاب بی مسمائی که به سازمان ما تحمیل شد (از طرف کسانی که بعداً نام این سازمان به اضافه ارتش رهایی بخش خلق های ایران روی خود گذاشتند)، علیرغم تمام علقه های عاطفی که با عده ای از رفقای منشعب داشت، انشعاب را با تمام وجود محکوم نمود. او به عواقب منفی و مخرب این انشعاب واقف بود و می دانست که این انشعاب بی مسمائی در زمانی رخ می دهد که دیگر شکست کامل خط مشی های اپورتونیستی فرا رسیده و چریک های فدایی خلق با افزایش پرچم سرخ مبارزاتی بیش از هر وقت دیگر می توانند حقانیت خود را نشان داده و ارتباط خود را با توده ها مستحکم تر نمایند. از این رو او به خصوص در چنین شرایطی هرگونه ضربه ای را به تشکیلات چریک های فدایی خلق محکوم می نمود و خواهان آن بود که همه رفقا با درایت انقلابی و شکیبایی و متانت انقلابی، کاستی ها و مشکلات را از سر راه برداشته و در جهت استحکام و وحدت سازمانی قدم بردارند.

قبول انشعاب اگرچه برای وی گران بود ولی وقتی به وقوع پیوست رفیق سیما تنها احساس کرد که بار مسئولیت انقلابی اش هرچه بیشتر شده. او می گفت باید بار دیگر با ایمانی فزون تر، عزمی راسخ تر و با تلاشی خستگی ناپذیر و صدها بار هشیارتر نسبت به قبل کار کرد تا بتوان ضربات وارده از این انشعاب را به حداقل رساند. پس از این دوره قرار بود رفیق سیما برای ادامه فعالیت های انقلابی اش به گُردستان منتقل شود. ولی درست چند روز قبل از حرکت، وی در یکی از خیابان های خفقان بار تهران توسط مزدوران رژیم دستگیر شد. مزدوران، رفیق سیما را به زیر شکنجه بُردند و پس از آن که از گرفتن کمترین اطلاعات از او مأیوس شدند او را در تاریخ ۶۰/۹/۸ به جوخه های اعدام سپردند.

در کتاب "در جدال با خاموشی، تحلیلی از زندان های رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰" در مورد رفیق سیما دریائی و مبارزین انقلابی همچون او نوشته شده است: "کسانی که در آن زمان در زندان بودند هنوز با ناباوری تعریف می کنند که وقتی نام آن مبارزین از بلندگو برای عدام خوانده می شد آنها با چهره های خندان با بچه ها روبوسی می کردند یا با سردادن شعاری و تکان دادن دست خداحافظی می کردند و واقعاً که گوئی عازم مسافرتی هستند، سبکبال می رفتند." همچنین بر اساس خاطرات زندانیان سیاسی دهه ۶۰، مطلب زیر آمده است:

"در سال ۶۰ و در سالهای ۶۰ بسیار ها بودند از آن "ستاره دنباله دار اعدامی" که به ننگ و خفت و تسلیم تن در ندادند، گلشنی از ستارگانی که در زندان های سراسر ایران دسته دسته با پاهای استوار به میدان های تیر رفتند؛ کسانی که با لبان خندان، گوئی که عازم مسافرتی هستند، همبندی های خود را می بوسیدند و یا با سر دادن شعاری حاوی ابراز ایمان خود به پیروزی از آنها خداحافظی کرده و می رفتند. اکنون، نام سوزان نیکزاد، ناهید محمدی، سیما دریائی را به یاد دارم. دو عزیز اول از هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - اقلیت و سیما دریائی در ارتباط با

چریکهای فدائی خلق قرار داشت. سوزان در آبان و ناهید و سیما در آذر سال ۶۰ اعدام شدند." (نقل از صفحات ۴۰۱ و ۴۵۶)

چریک فدایی خلق رفیق سیما دریائی با آغوش باز ، مُردن در راه تحقق آرمان های انقلابی پرولتاریا را پذیرا شد و با مرگ پُر افتخارش پرچم خونین چریک های فدایی خلق را رنگین تر ساخت. در وصیت نامه کوتاهی که او برای خانواده اش فرستاده این جملات با برجستگی می درخشند: "هرآنچه گفتم درست بود و برایش ایستاده ام" ، "ستاره ای بودم که خاموش نگشتم".

باشد که یاد رفیق سیما را با ادامه راه سرخ اش زنده نگه داریم.